

معضلی به نام قدرت مؤسس

بررسی و نقد کتاب قدرت مؤسس: حاکمیت یا سیاست

● دکتر شهاب دلیلی

دانش‌آموخته دکتری اندیشه سیاسی

چکیده

علوم انسانی و متعاقب آن علم سیاست دارای نقاط قوت و ضعف فراوانی است. آثار فراوانی به آسیب‌شناسی مباحث و مفاهیم این حوزه اقدام نموده‌اند. کتاب پیش رو در پی تشریح ضعف ترجمان برخی از مهم‌ترین مفاهیم پُرکاربرد در علم سیاست تألیف شده‌است و حول مهم‌ترین مفاهیم این رشته به نسبت بین قدرت حاکمیت و قدرت سیاست پرداخته‌است. نویسنده این اثر در مباحث مطرح‌شده در این کتاب به واکاوی تحولات تئوریک تاریخ اندیشه سیاسی و آراء اندیشمندان این حوزه متمرکز شده‌است؛ و تلاش دارد تا برای مخاطب این حوزه تشریح نماید که بین نیروها و وضعیت‌هایی که حاکمیت و سیاست را شکل می‌بخشد چه نسبتی برقرار است و این مفاهیم در گذر تاریخی چه تحولات و تطوراتی را بر خود دیده‌اند.

کلیدواژه‌ها:

حاکمیت، سیاست، قدرت مؤسس، قدرت مستقر، ژان بُدن، کارل اشمیت.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین سؤالاتی که می‌توان علم سیاست را بر مبنای آن صورت‌بندی کرد به نوع سرشت آدمی بازمی‌گردد. آن‌چنان که پرسیده می‌شود «سرشت انسان نیک و پاک است یا شریر و گناه‌کار؟»؛ با تسامح می‌توان بیان داشت که پاسخ به این سؤال، نقطه شروعی است که می‌توان براساس آن، تمامی مکاتب و نظریه‌های علم سیاست را از یکدیگر تفکیک و سپس دسته‌بندی نمود و تلاش برای پاسخ‌دادن به این سؤال است که نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه را از نظام‌های سیاسی باز و



■ صادقی، فاطمه (۱۳۹۷). قدرت مؤسس: حاکمیت یا سیاست، تهران، نگاه معاصر. شابک: ۷-۰۵-۶۱۸۹-۶۲۲-۹۷۸

مشروطه‌خواه منفک می‌نماید. همچنین پاسخ به این سؤال است که نشان می‌دهد که آیا مردم / ملت در رأس امور هستند یا خیر. در دنیای معاصر که گفتمان دموکراسی به گفتمان غالب بدل شده‌است؛ قالب پاسخ‌ها به پرسش فوق از پیش تعیین شده‌است؛ آن‌چنان که توجه به حاکمیت مردم مرکزیت یافته و چه در تحلیل‌های سیاسی نزد نشریات کثیرالانتشار و چه تحلیل‌های کارشناسان و حتی کتب درسی در دانشگاه‌ها جانبداری نمودن از حق حاکمیتی که از آن مردم است فراگیر شده‌است. به‌این ترتیب آن‌چه دغدغه اصلی مشروطه‌خواهی به‌عنوان نظامی در مقابل تمامیت‌خواهی می‌باشد نحوه تنظیم و تدوین یک سند قانونی توسط نمایندگان ملت است. به‌نحوی که حقوق حاکم و محکوم در آن مصرح باشد. اما دقیقاً ماجرا از همین‌جا آغاز می‌شود. چراکه این فرایند همراه است با تبدیل کردن «مردم» به «محکومان» (در برابر حاکمان). البته که تبدیل دموکراسی مستقیم به دموکراسی غیرمستقیم نیز نتوانست به‌حد لازم این تبدیل و تقلیل هستی‌شناختی را جبران نماید. لذا مردم دست به اعتراض زده تا نمایندگان / حاکمان را تغییر و تعویض نمایند. با جستجویی ساده می‌توان دریافت که در حوزه علوم انسانی و به‌طور خاص علم سیاست کتاب‌های تألیفی و ترجمه‌شده متعددی در خصوص موضوع فوق‌الذکر منتشر شده‌است؛ اما در این میان کتاب قدرت مؤسس؛ حاکمیت یا سیاست جدیدترین و موجزترین اثری است که به‌قلم فاطمه صادقی تألیف شده و در دسترس می‌باشد.

موضوع فوق در کتاب ایشان نیز به‌صورت مسئله‌ای مرکزی طرح و پیگیری شده‌است. آن‌چنان که بیان می‌شود: «غایت انقلاب و حکومت

انقلابی چیست؟ آیا غایت حکومت برآمده از انقلاب، ایجاد یک قانون اساسی است که آزادی را تضمین کند و به سلطه پایان دهد یا این که انقلاب، باید دائمی باشد؟» (ص. ۷۹)؛ «اگر اولی هدف باشد به تعبیر دیگر شاید با اصلاح هم بشود حکومت را وادار کرد که پاسخگو باشد و آزادی‌ها را تضمین کند. اما اگر هدف، تأسیس حکومت قانون اساسی باشد که باید آزادی‌ها را تضمین کند؛ چه کسی باید این کار را انجام دهد؟...» «قدرت مردم به جهت انقلاب آیا توان استمرار و دائمی بودن را دارد؟ به بیانی روشن آیا می‌توان همیشه در وضعیت انقلابی به سر برد؟».

در کتاب قدرت مؤسس؛ حاکمیت یا سیاست به این موارد و مواردی بیشتر پرداخته شده است. در ادامه ابتدا به شرحی اجمالی از مباحث کتاب و سپس به بررسی و نقد وجوه مهم این اثر پرداخته خواهد شد.

معرفی اثر و نویسنده

کتاب قدرت مؤسس: حاکمیت یا سیاست در سال ۱۳۹۷ در چهار گفتار و به همراه یک پیش‌گفتار منتشر شده است. پس از پیش‌گفتار، نویسنده در گفتار اول به بررسی نسبت مفهوم حاکمیت و سیاست پرداخته است. البته از آن جا که مفروض اصلی این اثر جدایی حاکمیت با رویکرد حقوقی از حاکمیت با رویکرد سیاسی است نویسنده در هر کدام از رویکردها سؤالات مرکزی و مبنایی‌ای را مطرح نموده و از پی طرح این سؤالات به بازخوانی انتقادی حدود و ثغور حاکمیت چه در وجه تئوریک، چه در وجه تاریخی و چه در وجه مهم‌تر که ترجمه این مفاهیم در فارسی است، پرداخته است. این مسیر علاوه بر مفهوم حاکمیت در خصوص مفهوم «پولیتئیا» و «قانون اساسی» نیز پیموده شده است.

گفتار دوم به الهیات حاکمیت اختصاص دارد. در این گفتار نویسنده به منازعه نظری - تاریخی نصب حاکم پرداخته و مبنای این نصب را در سه منشأ حق الهی پاپ، حق الهی پادشاه و حاکمیت مردمی تفکیک می‌نماید. دامنه تاریخی - تئوریک این مفهوم از آراء پیشامدرن تا قرون وسطی و از آن پس تا دوران مدرن می‌باشد؛ البته این اثر بر اندیشمندانی هم چون ژان بُدن به دلیل تأثیرگذار بودن بر مفهوم حاکمیت بیش از دیگران پرداخته است. هرچند که در انتهای این گفتار و در بخش تصمیم‌گرایی، به آراء معتزله و اشاعره نیز نیم‌نگاهی شده است. مبحث تصمیم‌گرایی به عنوان نقطه پایان گفتار دوم و مبحث آغازین گفتار سوم می‌باشد. این گفتار به نوعی در ادامه گفتار اول و دوم و در پی مفصل‌بندی دو گفتار پیشین است. آن گونه که در این گفتار رویکرد

حقوقی در حاکمیت با رویکرد سیاسی در حاکمیت بررسی تطبیقی شده و تمرکز بیشتری بر هنجارگرایی و تصمیم‌گرایی در این دو رویکرد صورت گرفته‌است. لازم به توجه است که مباحث نظری این گفتار بیشتر با ارجاع به آراء کارل اشمیت و... تنظیم یافته‌است. لذا می‌توان مفهوم حاکمیت، حاکم، تصمیم، وضعیت استثنایی، امر سیاسی، عرفی شدن و الهیات سیاسی از اشمیت را در این فصل پیگیری نمود.

در انتها و در گفتار چهارم نویسنده پیرو تفکیک صورت گرفته در فصول پیشین به قدرت مؤسس در تقابل با قدرت مستقر پرداخته و این مفهوم را در آراء هانا آرنه، آنتونیو نگری و جورجو آگامبن پیگیری نموده و با مقایسه این سه منظر، شباهت‌ها و تفاوت‌ها را بیان داشته‌است. البته در آخرین بخش از گفتار چهارم، با بخش «سیاست پسا حاکمیت» روبرو هستیم که به‌نوعی می‌توان این قسمت را سخن پایانی این اثر قلمداد نمود.

نویسنده این اثر یکی از شاخص‌ترین پژوهشگران عرصه علم سیاست و مطالعات اجتماعی است که دارای آثار متعدد در حوزه اندیشه سیاسی، مطالعات زنان و... می‌باشد. از مهم‌ترین آثار تألیفی ایشان می‌توان به جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (۱۳۹۲)، زنان، قدرت و مقاومت در ایران پس از انقلاب (۱۳۹۲)، کشف حجاب (۱۳۹۲) و جنسیت در آرای اخلاقی (۱۳۹۲) اشاره نمود. ایشان همچنین آثاری را به فارسی ترجمه کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به راه‌های بدیل (۱۳۸۴)، نظریه‌های درباره مدرنیته (۱۳۹۲)، نیاکان ما (۱۳۹۲)، پرده‌نشینان سخن‌گوی (۱۳۹۴)، رازورزی زنانه (۱۳۹۴)، بیان آزاد و دموکراسی در آتن باستان (۱۳۹۶) و زنان و جنسیت در اسلام (۱۳۹۶) مراجعه نمود.

به این ترتیب می‌توان دریافت که ایشان علاوه به اشراف به گستره مطالعاتی فوق، در حوزه ترجمه و تألیف، تجربه انباشته‌شده فراوانی داشته و به این حوزه مطالعاتی اشراف دوچندانی دارند. همچنان که با تکیه بر سابقه و تسلطی که در امر ترجمه و برگردان آثار زبان‌های مبدأ به زبان فارسی دارند بخش مهمی از کتاب پیش‌رو را به آسیب‌شناسی فرایند ترجمه مفاهیم علم سیاست اختصاص داده‌اند که بسیار قابل تأمل و توجه است.

بررسی و نقد شکلی اثر

درخصوص بررسی و نقد شکلی یک اثر لازم است به مواردی هم‌چون تناسب حجم بخش‌های یک اثر، مرتبط بودن طرح جلد با محتوا، رعایت ویرایش دستوری، رعایت اصول ارجاع‌دهی، پانوشتها و... توجه شود.

از آن جاکه گفتار اول ۱۶، گفتار دوم ۳۰، گفتار سوم ۲۴ و گفتار چهارم ۲۶ صفحه می‌باشد، می‌توان دریافت که در این اثر تناسب حجم هر گفتار رعایت شده‌است.

در غالب موارد در سراسر متن ذکر پانوشت‌ها رعایت شده‌است. آن گونه که در خصوص اسامی، اصطلاحات و... در صفحاتی چون ۱۳، ۲۳، ۳۸، ۴۸، ۸۸، ۹۵، ... نوشتار این عبارات در پانوشت آمده‌است. البته به نظر می‌رسد در خصوص درج برخی عبارات به زبان اصلی در پانوشت نیاز به بازبینی احساس می‌شود؛ چرا که مفاهیم و اسامی به گونه‌ای در بخش‌هایی از متن آمده‌است که نیازمند درج نام به زبان اصلی می‌باشند. برای نمونه بنگرید به «هوژمان» (۲۷)، «شورای سَنهدرین» (۳۳)، «کنونیست‌ها» (۳۴)، «اویکونومیا» (۴۹)، «اویدومونیا» (۵۶)، «تسالونیکیان» (۷۰) و ...

از آن جاکه ارجاع‌دهی مستقیم و غیرمستقیم بخشی از فرم و همچنین بخشی از محتوا را شامل می‌شود، مورد بعدی در یک نقد شکلی، لزوم توجه به ارجاع‌دهی و مأخذنویسی در یک اثر می‌باشد؛ در این اثر پژوهشی در غالب موارد این مورد رعایت شده‌است. البته به نظر می‌رسد لزوم بازبینی در چند مورد احساس می‌شود. برای مثال در مواردی که یک مطلب یا بخشی از متن در داخل گیومه قرار می‌گیرد ذکر منبع مورد استفاده احساس می‌شود. در این خصوص می‌توان به پاراگراف‌های داخل گیومه قرار گرفته در صفحات ۳۲، ۳۶، ۴۴، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۷۳ مراجعه نمود که پس از گیومه منبعی ذکر نشده‌است. این پاراگراف‌ها به دلیل آن که بیان‌کننده بخش مهمی از آراء اندیشمندانی هم‌چون اشمیت، آگامبن و دیگران هستند و مورد تأکید بحث اصلی کتاب می‌باشند از اهمیت دوچندانی در روند مباحث این اثر برخوردار است.

مورد بعدی ویرایش دستوری متن است. روان و صحیح بودن نگارش هر جمله و پاراگراف از نقاط قوت یک اثر منتشرشده است که اثر مورد بررسی در غالب موارد این ویژگی را دارا می‌باشد؛ هرچند که به نظر می‌رسد در برخی جملات پاراگراف‌ها، لزوم بازخوانی و ویرایش دستوری احساس می‌شود. برای مثال در خط ۳ و ۴ از صفحه ۲۲ می‌خوانیم: «زاین رو بسیاری از مباحثات الهیاتی نیز جای خود را قوانین می‌دهند؛» و یا در صفحه ۲۳ می‌خوانیم: «معمای قدرت مؤسس ما را به پرسش از خود سیاست رهنمون می‌شود» و همچنین در پاراگراف دوم در صفحه ۱۰۳ می‌خوانیم: «... در غیر این صورت خروج از دور باطل قدرت قدرت^۱ مؤسس

۱. این تکرار کلمه قدرت در متن اصلی آمده‌است و به سبب رعایت امانت‌داری متن این چنین در این جا درج شده‌است.

مستقر به سادگی ممکن نخواهد بود؛» به احتمال زیاد قدرت مؤسس و قدرت مستقر مدنظر بوده است.

در برخی موارد نیز این اثر دارای غلط‌های املائی است. برای مثال «نلقی» به جای «تلقى» در صفحه ۵۲ و یا در جمله «... به تدریج از اواخر دهه دوم ۱۹ در کار او دیده می‌شود» که به احتمال زیاد دو عدد انتهایی در سال مذکور چاپ نشده است؛ همچنین «جر» به جای «جز» در صفحه ۷۳ چاپ شده است.

مورد بعدی رعایت دستور زبان نوشتاری در برابر حالت گفتاری جملات می‌باشد. در خصوص این اثر به نظر می‌رسد از آن‌جاکه این مبحث پیش‌تر در سلسله کلاس‌های مؤلف اثر تدریس شده و مورد توجه دانشجویان ایشان قرار گرفته، مکتوب و منتشر شده است. اما برخی سطور نیازمند بازبینی می‌باشد. برای نمونه می‌توان به پاراگراف آخر صفحه ۵۷ و در ادامه پاراگراف اول صفحه ۵۸ مراجعه نماییم. همچنین پاراگراف اول در صفحه ۶۰ که در آن‌جا می‌خوانیم: «در جلسه قبل به مبانی الهیاتی تصمیم‌گیری اشاره کردم».

البته واقفیم که بر مبنای رویه جاری، تمامی مواردی از این دست که شامل ویرایش دستوری، حذف غلط‌های املائی و... بر عهده ناشر اثر بوده و بر ارزش محتوای این اثر خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

مورد بعدی در خصوص تحلیل و نقد تصویر روی جلد است. آن‌چنان که مشاهده می‌شود در این تصویر مردی ثمین و فربه را می‌بینیم که بر روی صندلی لمیده و رنگ خاکستری پس‌زمینه را پوشانده است و تنها سه رنگ قرمز، آبی و سفید در تصویر روی جلد مشاهده می‌شود.

صندلی مزبور که به‌نوعی سریر حاکم محسوب می‌شود دارای سه ویژگی مهم است. اول آن‌که پایه‌هایش از خنجرهای آبی رنگی ساخته شده است که اساس و مبنای سریر حاکم را نشان می‌دهد. دوم آن‌که تکیه‌گاه پشتی حاکم سرخ است که به‌نوعی شاید به کشته‌شدگان جابجایی قدرت پیشین اشاره دارد؛ در آخر ساعت سفید حاکم که از جیب لباس وی آویخته شده است که به‌نظر می‌رسد زمان و آینده‌ای روشن و سفید را نوید می‌دهد.

در این میان آن‌چه لازم است به آن توجه شود پس‌زمینه صندلی، حاکم و رنگ‌ها است. در پس‌زمینه انبوهی از «خلق» مشاهده می‌شود که غالب آن‌ها به‌شکل اعتراض و شاید شکل انقلابی، دست‌ها را بالا نگه داشته و به ردیف ایستاده‌اند؛ این تصویر در جلد پشتی کتاب تکرار

شده‌است، اما دیگر خبری از آن صندلی و آن حاکم نشسته بر سریر قدرت نیست و هرچه هست خلق است.

به‌نظر می‌رسد می‌توان تمام سه پاراگراف فوق در مورد تصویر روی جلد را یک کفه ترازو قرار داد و هم‌وزن آن در کفه دیگر عدم وضوح چهره فرد نشسته بر صندلی حاکمیت را قرار داد. نکته‌ای که شاید در این کتاب بیش از همه به آن پرداخته می‌شود. چهره حاکم حقوقی، سیاسی یا مردمی است؟ در این کتاب به این پرسش و پرسش‌هایی از این دست پاسخ داده می‌شود. هرچند که براساس جلد پشت کتاب می‌توان دریافت که کدام پاسخ برگزیده شده‌است.

فصلنامه نقد کتاب

علم‌انشا

سال اول، شماره ۲-۱
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۴۱

بررسی و نقد محتوایی اثر

گستره مورد بحث این اثر از گذشته تا به امروز از مهم‌ترین موضوعات علم سیاست بوده‌است و همان‌گونه که در جملات ابتدایی این کتاب می‌خوانیم: «حکمرانی بر چه مبنایی استوار است؟ منشأ اطاعت از حاکم چیست؟ آیا سیاست تنها در حاکمیت خلاصه می‌شود یا این تحول خود دارای تاریخ است؟ حاکمیت چگونه باعث زوال سیاست شده‌است؟» سه مفهوم قدرت، حاکمیت و سیاست پایه‌ای‌ترین مفاهیم علم سیاست و این کتاب (همان‌طور که در عنوان و متن کتاب ذکر شده) می‌باشند.

این اثر در پی تشریح حدود و ثغور حاکمیت بیان می‌دارد که حاکمیت دارای دو دسته تعریف است که هر بخش ملزومات خاص خود را دارد. به این ترتیب یک‌سو رویکرد حقوقی حاکمیت و سوی دیگر رویکرد سیاسی حاکمیت قرار دارد و هر یک از رویکردها نقطه عظیمت خاص خویش را دارند و به سؤالات خاصی پاسخ می‌دهند. رویکرد حقوقی در پی پاسخ به سلسله‌سؤالاتی است که می‌توان در «حکومت متعلق به چه کسی است؟» (ص. ۹) آن سؤالات را تحدید نمود. رویکرد سیاسی اما با تفکیک قائل شدن میان قدرت مستقر و قدرت مؤسس به دنبال روشن شدن این مسئله است که «چطور می‌توان ماشین حکمرانی را از کار انداخت؟» (ص. ۱۱).

بر همین اساس و در گفتار دوم این اثر می‌خوانیم که هر یک از دو رویکرد حقوقی و رویکرد سیاسی به ترتیب بر هنجارگرایی و تصمیم‌گرایی تکیه می‌نمایند. آن‌گونه که رویکرد حقوقی با تأکید بر قانون اساسی بر هنجارهای موجود نظر ویژه‌ای دارد و رویکرد سیاسی با نظر به این که حاکم در باب وضعیت استثناء تصمیم می‌گیرد بر کنش قدرت مؤسس عامه مردم تأکید دارد.

براساس تفکیک صورت گرفته در گفتار دوم این دو رویکرد همچینین دارای دو قلمرو متفاوت می‌باشند؛ آن گونه که رویکرد حقوقی در قلمرو حقوقی - اقتصادی و به اصطلاح «قلمرو ضرورت» و رویکرد سیاسی در «قلمرو سعادت» پایه دارد. اما شاید سؤال اصلی پنهان این اثر آن باشد که چگونه نسبتی میان تمامی دوگانه‌های فوق برقرار است؟ نسبت حقوقی / سیاسی، مستقر / مؤسس و... در مجموع حاکمیت / سیاست چگونه است؟

اگر کمی از مبحث اصلی این کتاب (که در بالا تشریح شد) فاصله گرفته شود می‌توان به مبحثی دیگر که در این اثر دنبال می‌شود توجه داشت. در سراسر این کتاب و به موازات بحث مرکزی، مبحث دومی در جریان است که هر چند با موضوع محوری بحث در ارتباط محتوایی است اما به تنهایی هم قابلیت بررسی و پیگیری دارد.

این جریان موضوعی دوم، فراز و فرود برگردان مفاهیم در مسیر ترجمه آثار از زبان مبدأ به زبان فارسی است. برای نمونه در بخش اول از گفتار نخست، معنای سیاست / پولیتئیا مورد بررسی قرار گرفته و برخلاف برداشتهای جاری و غالب «... نه در معنای سکونتگاه، بلکه به معنای اجتماعی از انسان‌ها که در یک شیوه زیست و حکومت بر خود، راه‌اندازی جنگ و حفظ صلح شریک‌اند» (ص. ۱۲) معرفی می‌شود. در حالی که در برگردان غالب متون به فارسی بخش اعظمی از مفهوم «سیاست» تقلیل داده شده است. این تقلیل در صفحات ۱۲ تا ۱۷ به روشنی تشریح شده است و مؤلف در پی آن است تا نشان دهد برخی از این تقلیل‌های معرفتی با توجه به رویکرد حقوقی به حاکمیت و عدم تفکیک سیاست و حاکمیت رخ داده است.

علاوه بر سیاست، مفهوم کانستیتوشن^۱ (چیزی بیشتر از قانون اساسی) نیز این تقلیل را در فرایند ترجمه شدن تجربه نموده است؛ و وجه تأسیسی آن مغفول گذاشته شده است. به این ترتیب «... ساختن جمعی یک شهر در طی زمان» (ص. ۱۵) از معنای مفهوم کانستیتوشن حذف شده است. نکته مورد توجه آن است که نگارنده این اثر این تقلیل دادن معنای مفاهیم در سیر ارجاع‌دهی و ترجمه نمودن را هم‌زمان در تاریخ اندیشه سیاسی غرب و اسلام در ایران پیگیری نموده و مورد مقایسه تطبیقی قرار داده است.

اما آنچه از این ترجمه ناقص حاصل می‌آید سبب می‌شود که دگرگونی مهمی در امر سیاسی صورت گیرد. «دگرگونی سیاست به حکومت، باعث شد تا ساس یسوس دیگر نه بر تأسیس، بلکه بر

حکمرانی، حکومت، و تدبیر دلالت کند» (ص. ۱۷) و «این تقلیل و تبدیل قدرت مؤسس به قانون، باعث شد قانون در فقدان نیرویی که پشتوانه قانون باشد، در نهایت از تقیید قدرت، ناتوان باشد» (ص. ۱۷). به این ترتیب قدرت مؤسس که شامل تأسیس می‌شد و بر «فرایند، تحول و شدن دلالت می‌کند، جای خود را به قانون می‌دهد که متصلب، تثبیت‌شده و مستقر است و در آن زمان‌مندی دخالت ندارد» (ص. ۱۹).

در انتها و پس از تشریح مثال‌های متعدد، نگارنده به روشنی وضعیت فوق‌الذکر را این‌گونه تشریح می‌دارند: «مخلص کلام این که کنش ترجمه و نامگذاری یک کنش خنثی نیست. در نامگذاری constitution به قانون اساسی و ترجمه constitutionalism به مشروطه‌خواهی نه تنها همه مضامین سیاسی این واژه از دست رفته است، بلکه constitution بار حقوقی تکنیکی محض گرفت و سیاست به کل از آن حذف شد» (ص. ۲۰). در ادامه این کتاب با ذکر خطایی که در جریان ترجمه مفاهیم صورت می‌گیرد در گفتار دوم به پیگیری مبحث اصلی که همان نسبت حاکمیت و سیاست است بازمی‌گردد.

همان‌گونه که در این اثر می‌خوانیم حاکمیت مدرن در این تقلیل تأثیر به‌سزایی داشته است (ص. ۲۲). به بیان نویسنده حاکمیت مدرن از دو منبع یا استعلایی و یا زمینی مشروعیت خود را اخذ می‌کند؛ همان‌گونه که بخش اعظمی از تاریخ اندیشه سیاسی از این دوگانه منتج شده است. لذا تاریخ اندیشه سیاسی شامل حق الهی پاپ، حق الهی پادشاه و همچنین حق مردم جهت حاکم‌شدن و حاکمیت می‌باشد.

به بیان نویسنده این اثر «امروز حکومت و حاکمیت اموری چنان طبیعی تلقی می‌شوند که سیاست را به‌تمامی در خود منحل کرده‌اند» (ص. ۲۵). در حالی که در قرون وسطی این‌گونه نبوده است. در آن دوران حاکمیت گاه متأثر از گناه اولیه (به سبک آگوستین) تفسیر می‌شود و گاه به بیان ارسطویی پدیده‌ای طبیعی است. در آن دوران این منازعه که چه کسی حق نصب حاکم را دارد به مناقشه برانگیزترین منازعه تبدیل شد. «آیا این شاه است که اقتدار عالی را دارد یا پاپ. به تعبیری دیگر آیا اقتدار معنوی دست بالا را دارد یا قدرت مادی» (ص. ۲۹). این منازعه در پی آن بود تا دریابد چه کسی قرار است حکم کند؟ به بیان دیگر «قضاوت عالی» از آن کیست؟

هر چند قضاوت عالی / قاضی القضاة به معنای ایجاد سلطه قانونی و تسلط بر امر قضا بود اما به تدریج و بعد از قرن ۱۷ قضاوت عالی به تحولاتی را به خود دید و رویه مجازات محکومان به رویه اصلاح آن‌ها

تبدیل شد؛ این هژمونی قضایی به حق حاکمیت یکپارچه منجر شد؛ هرچند تفاوتی جزئی میان منبع قوانین (الهی یا عرفی) برقرار بود اما دیگر میان قضاوت عالیه و اقتدار عالیه تفاوتی احساس نمی‌شود. همواره در مباحث تئوریک و رویدادهای تاریخی دکترین رضایت در کنار دو رویکرد فوق‌قرار دارد و به‌معنای آن است که «آنچه بر همگان تأثیرگذار است، همگان باید در موردش تصمیم بگیرند... و هر کس که بر همه حکومت می‌کند، باید به دست همه انتخاب شود» (ص. ۳۶). این نظر که بیشتر با نام «مارسیلیو پادوا»^۱ یی شناخته می‌شود و به‌دنبال حل منازعه حاکمیت میان پاپ و امپراطور مطرح شد در دوره‌های متمدنی تاریخی مورد ارجاع و استناد قرار می‌گرفت. در این نظریه کنش تأسیسی بر کنش فروانروایی تقدم دارد؛ و کنش تأسیسی نزد قدرت مؤسس به کنش انقلابی و حرکت‌هایی هم‌چون خیزش، جنبش و عباراتی چون مقاومت و مقاومت فعال ختم می‌شود.

البته همان‌طور که در گفتار دوم و در بخش ژان بدن می‌خوانیم، وی به‌کلی مفهوم رضایت را از حاکمیت می‌ستاند و بر مطلق‌بودن قدرت حاکم تأکید می‌کند. بر این اساس «اتباع نه حق شورش و اعتراض دارند، نه قانونگذاری و نه حق دخالت در امور. آنها فقط باید اطاعت کنند» (ص. ۴۳)؛ و می‌افزاید: «هر چیزی بر آنارشی و فقدان دولت ترجیح دارد» (ص. ۴۳). این حکم بدن از نوع انسان‌شناسی او منتج می‌شود که گویای این ایده است که دولت باید باشد چون نوع انسان موجود ضعیف و شروری است. لذا ثبات مهم‌ترین چیز در این وضعیت است. به‌این‌ترتیب با پیاده‌سازی ایده بدن، از قلمرو سعادت و سیاست به وادی حقوق و اقتصاد پرتاب می‌شویم.

به سیاق تفکیک حاکمیت به دو رویکرد حقوقی و سیاسی، کنش این دو رویکرد نیز متفاوت است. در یک‌سو رویکرد تصمیم‌گرا قرار دارد که «قوانین را نه برخاسته از هنجارهایی در بیرون، بلکه برآمده از تصمیم شارع یا حاکم می‌داند» (ص. ۵۳)؛ و در سوی دیگر موضع هنجارگرایان قرار دارد که بیان می‌دارند «هنجارهایی وجود دارند که قانون تجسم آن‌ها است یا باید باشد» (ص. ۵۳). این موضع هنجارگرا در حاکمیت، به قانون‌گرایی ترجمه شده‌است. این تفکیک‌های دوگانه در الباقی مباحث کتاب نیز مشاهده می‌شود اما می‌توان به تسامح مهم‌ترین موارد آن را در نکات ذکر شده در پاراگراف‌های بالا دانست.

1. Marsilius of Padua

ارزیابی نهایی

درخصوص ارزیابی نهایی این اثر می‌توان به ابعادی چند، شامل وجوه شکلی و محتوایی این کتاب اشاره داشت.

اما پیش از ارزیابی نهایی نیاز است تا به ایده مرکزی این اثر به‌عنوان یکی از نقاط قوت این کتاب اشاره‌ای داشته باشیم.

نویسنده این اثر به‌روشنی بیان می‌دارد که در ترجمه مفاهیم مهمی چون سیاست، قانون اساسی و... تقلیل‌گرایی صورت گرفته‌است. این تقلیل معنایی (مفاهیم در ترجمه‌های صورت گرفته) در طی زمان برداشت از مفاهیم مهمی چون سیاست، حاکمیت، قدرت مؤسس و... را دگرگون نموده و متعاقب آن کنش‌های اجتماعی و سیاسی نیز تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. نویسنده به‌درستی به مبثی اشاره دارد که در کمتر اثری در علوم انسانی و علم سیاست به آن به این دقت اشاره شده‌است. به این ترتیب نقص در ترجمه در بلندمدت به‌میزان فراوانی به شناخت از آن مفاهیم و کارویژه‌ها و سازوکارهای مربوط به آن ضربه وارد می‌سازد؛ و به‌جهت‌رهایی از این وضعیت نیاز است تا به رویکرد پسا حاکمیت روی برگردانیم. اما لازم است در مسیر مطالعه این اثر به‌برخی از سؤالات انتقادی توجه ویژه‌ای داشته باشیم که در ادامه مطرح می‌شوند:

اول؛ به‌نظر می‌رسد که هدف این کتاب را می‌توان در داخل این پرسش جستجو کرد؛ «آیا با حاکمیت‌زادگی از سیاست، تأویل سیاست به تأسیس و به‌رسمیت‌شناختن قدرت مؤسس، سیاست می‌تواند پیوند دوباره خود با رستگاری را باز یابد؟» (ص. ۲۳). جهت روشن‌شدن این هدف نیاز است تا در ابتدا به دو پرسش دیگر پاسخ داده شود. اول آن که این «به‌رسمیت‌شناختن» از سوی چه نهاد یا فردی لازم است صورت بگیرد؟ قدرت مستقر باید حاکمیت با رویکرد سیاسی را به‌رسمیت بشناسد یا قدرت مؤسس نیاز است تا خودش را به‌رسمیت بشناسد؟ سؤال دوم آن که در این بازگشت به رستگاری و سعادت، این مفاهیم چگونه تعریف و تحدید می‌شوند؟ آن‌چنان که تا به امروز نظام‌های سیاسی و جریانات اجتماعی فراوانی به‌دنبال «رهنمون ساختن» و پیوند یک جامعه انسانی با رستگاری، این عبارات را مطرح نموده‌اند و همان‌گونه که کم‌وبیش می‌دانیم پس از آن با اوضاع مساعدی روبرو نشده‌اند.

همچنین پس از پرداختن به این دو پرسش لازم است پاسخ‌های ارائه‌شده در این کتاب را با سؤالات زیر مورد بازخوانی انتقادی قرار دهیم. در این کتاب چه تلاش‌هایی برای پاسخ به سؤال اصلی که مطرح شده، صورت

گرفته‌است؟ و تلاش‌های صورت‌گرفته در جهت پاسخ به این سؤالات در کدام‌یک از فرمت‌های پیش رو قرار داشته‌است: تلاش برای ارائه نظریه‌ای جدید، نقد نظریات پیشین یا این که صرفاً در این اثر جمع‌بندی و ارائه گزارشی در خصوص ادبیات، موضوع مورد بحث بوده‌است؟

دوم؛ دوگانه بلندبالایی در سراسر این اثر پیش‌روی خواننده قرار می‌گیرد که اهم آن‌ها را می‌توان در دوگانه‌های زیر خلاصه‌وار بیان نمود. رویکرد حقوقی / رویکرد سیاسی، قدرت مستقر / قدرت مؤسس، هنجارگرایی / تصمیم‌گرایی، حکم / تصمیم، قلمرو ضرورت / قلمرو سعادت، کنش فرمانروایی / کنش تأسیسی - انقلابی، ملت / مردم، مسیر رای‌دادن / مسیر انقلاب، تکیه بر قانون اساسی / مراجعه به حکم حاکم در باب وضعیت استثنایی، زیستن / زندگی، زحمت / کنش و بسیاری از این دست که علوم اجتماعی را با خط‌کشی به دو نیم تقسیم نموده‌است.

به‌زعم برخی از اندیشمندان هم‌چون برایان فی، راجر تریگ، روی باسکار و... به این راحتی نمی‌توان حوزه علوم انسانی و متعلقات مفهومی - مصداقی آن را به دوگانه‌هایی متقابل و تاحدودی متعارض تفکیک و دسته‌بندی نمود و در پی آن به دنبال راه‌حل نیز بود.

البته همان‌طور که نویسنده در گفتار سوم تذکر می‌دهد: «شاید در عالم واقع، هیچ نوع نظام قضایی را نتوان یافت که به‌طور کامل و مطلق براساس یکی از این سه رویکرد استوار باشد. در واقع همواره ترکیبی از این‌ها هستند که رویکردهای قضایی را تشکیل می‌دهند» (ص. ۵۹). همچنین در جایی دیگر بیان می‌دارند: «اندیشه قضایی قرون ۱۹ ترکیبی از حاکمیت هنجاری و تصمیم‌گرا بود» (ص. ۶۶). به این مورد می‌توان دیگر دوگانه‌های فوق را افزود.

سوم؛ آرنست در خصوص نسبت‌سنجی قدرت مؤسس و کنش تأسیسی، سوژه انقلابی را از کنش تأسیسی جدا می‌داند و امر تأسیس را به مجلس مؤسسان واگذار می‌کند (ص. ۸۴)؛ بر این اساس و با توجه به این که «مجلس مؤسسان فرانسه غیرقانونی بود و لذا نمی‌توانست قانون اساسی وضع کند...» (ص. ۸۶). مفروض بگیرید امروز و در یک کشور که قانون اساسی دارد و مجلسی و حاکمیتی برقرار است، سخن از مجلس مؤسسان و نگارش قانون اساسی دیگری و حاکمیتی دیگرگونه مطرح شود، چه وضعیتی پیش می‌آید؟

چهارم؛ با تکیه بر رهیافت توماس اسپریگنز به‌نظر می‌رسد زمینه ارائه یک نظریه تأثیر به‌سزایی بر کم‌کیف آن ایده دارد. به‌گونه‌ای که

مشکل و مسئله دوره‌ای خاص نظریه‌ای خاص را شکل می‌بخشد که در پاسخ به آن وضعیت است. لذا هابز و بُدن به‌دنبال ثبات، اشمیت در پی مقابله با تمامیت‌خواهی حاکم، فروغی در پی تشریح قانون اساسی و... هستند. در این اثر نیز آن‌جا که در خصوص وضعیت استثنایی و ماده ۴۸ قانون اساسی جمهوری وایمار شرحی آمده است می‌خوانیم: «وجود این ماده به‌دلیل شرایط وخیمی بود که در آلمان وجود داشت» (ص. ۶۹). مسئله امروزین یک کشور در مشکلات روزمره شهروندان آن کشور نمایان است. به‌نظر می‌رسد شاید در فرهنگ اجتماعی مردم در زندگی روزمره باید به دنبال این مسئله بگردیم.

پنجم؛ آیا به‌واقع و براساس آراء نگری می‌توان آرزو نمود که «هر نسلی می‌تواند از گذشته بگسلد و قانون اساسی جدیدی تدوین کند، نسل ما نیز می‌تواند دارای یک قانون اساسی جدید باشد» (ص. ۹۳). درحالی‌که زمینه‌مندی تاریخی و وضعیت‌مندی اجتماعی رفتار انسانی در زندگی روزمره‌اش، این ایده را با محدودیت‌هایی روبرو می‌سازد.

همچنین در جوامعی نظیر جوامع خاورمیانه‌ای که بنیادهای نهادی - مدنی (نظیر تشکل‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و...) از اساس برای حیات یافتن با مشکلات سرکوب و حذف و... مواجه است، چگونه نظریات نگری می‌تواند به برون‌رفت از این وضعیت در خصوص خلق قانون اساسی نو به ما کمک کند؟ **ششم؛** یکی از ایده‌های اصلی این اثر آن است که «پولیس جایی بود که همگان در نیل به فضیلت و سعادت عمومی شهر مداخله می‌کردند. خانواده قلمرو نیازهای اولیه معیشتی بود و شهر قلمرو پیگیری سعادت محسوب می‌شد» (ص. ۴۹). لذا پولیس به هر فرد، افزون بر زندگی خصوصی وی، زندگی دومی اعطا می‌کرد که زندگی سیاسی نامیده می‌شد و وی را به‌سوی سعادت رهنمون می‌ساخت. اما سؤال آن‌جاست که مگر در دوران پیشامدرن چند منطقه سکونت‌گاه اجتماعات انسانی (با هر عنوان) دارای چنین نظام حاکمیتی بوده‌اند؟ با تکیه بر آثار و آراء فیلسوفان و همچنین براساس مستندات تاریخ‌نگاران، در دوران پیشامدرن به‌غیر از چند شهر، الباقی ساختارهای حاکمیتی الگویی غیر از الگوی مذکور را داشته‌اند و پولیس به‌این‌معنا در معدود مواردی پیاده‌سازی شده است. به‌این‌ترتیب این گزاره صحیح است که «پولیس جایی بود که همگان در پی دستیابی به فضیلت و سعادت بودند» (ص. ۴۹)؛ اما مگر غیر از آن‌که این شیوه برقرار بود، جای دیگری هم هست که بتوانیم به کل آن دوران تعمیم بدهیم.

هفتم؛ با تکیه بر آراء اندیشمندان و فیلسوفان به نظر می‌رسد که این ایده که «حق حاکمیت از آن مردم است» ایده‌ای خلق‌شده در دوران مدرن است و در قرون وسطی و یا یونان باستان و امپراطوری رم کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. اگر هم در آثار اندیشمندان به آن پرداخته می‌شد یا در محدوده‌ای کوچک چون آتن پیاده‌سازی می‌شد سبب نمی‌شود که ایده حاکمیت مردم را به دوره پیشامدرن منصوب نماییم.

هشتم؛ همان‌طور که در این اثر می‌خوانیم: «برای نگرش انقلاب با قدرت مؤسس پیوند می‌خورد» (ص. ۸۸)؛ این قدرت حتی «با مفهوم نمایندگی نیز میانه‌ای ندارد» (ص. ۹۰). بر این اساس نگرش معتقد است که «مطلقیت در حاکمیت یک مفهوم توتالیتیر... و مطلقیت در قدرت مؤسس به معنای مطلقیت حکومت دموکراتیک است» (ص. ۹۱). اگر این انقلابی بودن قدرت مؤسس و مطلقیت انقلابی بودن آن را در کنار این ویژگی قدرت مؤسس قرار دهید که «دموس در آثار ارسطو به معنای فقرا است... و مارسیلیو آنها را عوام‌الناس نامید... یا انبوه خلق است که نگرش و هارت در کتابی با همین عنوان، به آن پرداخته‌اند» (ص. ۹۱). در نتیجه این هم‌نشینی دو سؤال پیش می‌آید: آیا خود این فقرا تنها بخشی از «همگان» نیستند؟ و تقلیل مردم به طبقه‌ای خاص محسوب نمی‌شود؟ سؤال دوم آن‌که مطلق بودن (و با استفاده از زبان نگرش)، مطلقیت یک فرد، یک گروه و یا یک بخش از جامعه انسانی چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟ آیا خود این «مطلق بودن» نیست که سلسله‌مشکلات را برای نوع بشر فراهم نموده‌است؟ آیا به بیان مارسیلیو این وضعیت به «صلاح عموم^۲» است؟ آیا براساس این مطلقیت نیست که نگرش در ادامه بیان می‌دارد «بنابراین جمهوری مؤسس نوعی کانستیتوشن جدید نیست؛ جمهوری مؤسس نه افلاطونی است نه ارسطویی و نه پولی‌بیوسی و شاید دیگر ماکیاولی‌وار هم نباشد. بلکه جمهوری‌ای است که پیش از دولت می‌آید و بیرون از دولت است» (ص. ۹۲). این ایده به‌عنوان راه‌کار نهایی این اثر در آخرین بخش از آخرین گفتار تحت عنوان «سیاست پساحاکمیت» (ص. ۱۰۱) طرح می‌شود. براساس این ایده «فرایند تأسیس هرگز به انتها نمی‌رسد» (ص. ۹۲). آن‌گونه که برای مثال شاید پس از سه تا چهار دهه هم همچنان در وضعیت انقلابی قرار داشته باشیم زیرا تنها در این

۱. بنگرید به این عبارت «آنچه بر همگان تأثیرگذار است، همگان باید در موردش تصمیم بگیرند... و هر کس که بر همه حکومت می‌کند، باید به‌دست همه انتخاب شود» (ص. ۳۶).
 ۲. در خصوص این شرط به بخش انتهایی جمله‌ای از مارسیلیو در صفحه ۳۷ همین کتاب بنگرید.

وضعیت است که «شاهد آزادی همگانی» (ص. ۸۳) هستیم. آیا غیر از این است که تنها در این وضعیت است که می‌توان بیان داشت که «دشمن هست پس من حاکم‌ام».

نهم؛ به این عبارات توجهی مجدد نماییم؛ «تجربه انقلابات مدرن نشان می‌دهد که حاکمیت به محض استقرار، انقلاب را رام و آن را در بهترین حالت به فرایندهای تدوین قانون اساسی و نمایندگی تقلیل می‌دهد. لذا قدرت مؤسس که در ابتدا با مردم در مقام سوژه‌های انقلابی یکی است، به تدریج به قدرت مستقر گره می‌خورد. طی این تحول، قدرت مؤسس گاه در حاکمیت مضمحل می‌شود و به کلی از دست می‌رود و گاه به صورت کمرنگ و تقلیل‌یافته در قالب نمایندگی یا رفراندوم حضور پیدا می‌کند» (ص. ۱۰۱).

برخی عبارات در داخل متن دارای سوگیری ارزش‌مدارانه هستند. آن‌چنان که برای نمونه در جایی می‌خوانیم: «...رام کردن قدرت مؤسس توسط قدرت مستقر» (ص. ۲۰). همانقدر که عبارت تربیت با رام کردن تفاوت معنایی دارد به همان میزان ارتباط معکوس و متضادی میان رام کردن و وحشی‌بودن برقرار است. به این ترتیب حتی اگر نگاهی همدلانه به این جمله و فراتر از آن به این ایده داشته باشیم، معنای این را می‌دهد که قدرت مؤسس غیر رام است. این مطلب از آن جهت بیان شد که نشان دهد برخی عبارات در سیر بحث دارای بار ارزش‌داوری هستند. بر این اساس بنگرید به «اظمحلال سوژه سیاسی» (ص. ۲۱).

در انتها لازم است تا پرسیده شود که این «کنش انقلاب تا چه میزان و براساس چه میزانی قابل سنجش است؟» انقلاب در خوردن، پوشیدن، صحبت کردن، راندگی کردن و در مجموع انقلاب در اخلاق و رفتار جمعی و فردی برقرار است یا فی‌نفسه چون کنشی تأسیسی از سوی قدرت مؤسس است، صرفاً حاکمیت را نشان کرده است. به بیانی روشن‌تر آیا این کنش انقلابی از سوی قدرت مؤسس صرفاً در پی بازتأسیس حاکمیت است یا به حوزه‌های دیگر زندگی هم نظر انقلابی دارد؟ و دوم آن که اگر بپذیریم که «قدرت مؤسس واجد خشونت است که می‌تواند هم قانون‌ساز باشد و هم به زیر کشنده قانون» (ص. ۷۶)؛ پس لازم است بپذیریم که بخشی از قدرت مؤسس به زیر کشنده قانون است و این «به زیر کشیدن» دگی لزوماً شامل هر قانونی می‌شود؛ حال بر این مورد وجهی دیگر از قدرت مؤسس را بیفزاییم که این قدرت واجد «کنشی دائمی» است؛ به این معنا که می‌توان همواره در وضعیت کنش انقلاب

دائمی قرار داشت؛ نتیجه آن می‌شود که ما با کنش‌گری روبرو هستیم که به‌طور دائمی در وضعیت به زیر کشیدن قانون قرار دارد و در این «به زیر کشیدن»، وجهی از خشونت دائمی را نیز به‌همراه خود دارد. سؤال نهایی و آخر این نقد این است که «با وجه خشونت دائمی این کنش‌گر انقلابی چگونه باید مواجه شد؟».

فصلنامه نقد کتاب

علم‌اندیشا

سال اول، شماره ۲-۱
بهار و تابستان ۱۳۹۷

۵۰